

فضیلت شکر^۱

«سپاسگزاری» یا «ابراز شکر» از جمله فضیلت‌های زندگی اخلاقی و معنوی است.^۲ مایلم در این نوشتار تحلیلی از این فضیلت در سطح مناسبات میان انسانها، و نیز در متن مناسبات میان انسانها و خداوند به دست دهم؛ و نیز انواع شکر و آفات آن را به اختصار بررسی کنم.

شکر در قلمرو مناسبات انسانی

۱. به طور کلی، «شکر» واکنش خاصی است که ما در برابر نعمت یا محبت دیگری از خود نشان می‌دهیم. بنابراین، نعمت یا محبت بنیان اصلی تجربه شکرآمیز است. به این اعتبار می‌توان ساختار رابطه شکرآمیز را واجد سه جزء اصلی دانست: (۱) نعمت؛ (۲) فرد نعمت‌بخش؛ و (۳) فرد نعمت‌پذیر.

۲. در این ساختار سه جزئی، «نعمت» هر آن چیزی است که مایه خیر فرد است و سطح بهروزی و سعادت او را ارتقاء می‌بخشد. به بیان دیگر، «نعمت» را بیشتر باید بر مبنای نقش و تأثیری که بر سعادت و بهروزی فرد برجا می‌گذارد، تعریف کرد. برای مثال، اگر پول گره از کار فروبسته فرد بگشاید، و سطح سعادت و بهروزی او را ارتقاء دهد، مصداق نعمت است. اما اگر همین پول برای فرد دردسرافرین شود و گره ای بر گره‌های زندگی او بیفزاید، نقیض نعمت، یعنی مصداق نعمت است. بنابراین، پدیده‌ها در ذات خود لزوماً مصداق نعمت یا نعمت نیستند، نقش و کارکرد آنها در میزان بهروزی فرد است که آنها را تبدیل به نعمت یا نعمت می‌کند. یک پدیده واحد می‌تواند تحت یک شرایط خاص «نعمت» باشد، و تحت شرایط دیگر «نعمت»^۳.

فرد نعمت‌بخش واسطه میان نعمت و فرد نعمت‌پذیر است، نعمت از جانب او می‌رسد. در متن مناسبات انسانی، فرد نعمت‌بخش فقط در صورتی شایسته شکر می‌شود که شرایط زیر در مورد او تحقق یافته باشد^۴:

نخست آنکه، فرد نعمت‌بخش، نعمت یا لطف خود را داوطلبانه نثار کرده باشد، نه از سر زور و اجبار. برای مثال، فرض کنید که کسی فردی را به زور اسلحه و ادارد که «لطفی» در حق من کند. در اینجا، واکنش مناسب من نسبت به آن شخص و «لطفی» که در حق من کرده است، شکر نیست. در این شرایط، آنچه بر من فرض است این است که بگویم در اولین فرصت ممکن لطف و نعمتی را که او از سر اجبار نثار من کرده است، جبران کنم.

دوم آنکه، فرد نعمت‌بخش باید آگاهانه قصد خیر رساندن به فرد موردنظر (یعنی نعمت‌پذیر) را داشته باشد. یعنی خیر او به نحو تصادفی و از سر اتفاق رخ نداده باشد. برای مثال، فرض کنید که من در خیابان قدم می‌زنم و رهگذری ناخواسته تنه سختی به من می‌زند و من را به پیاده رو پرتاب می‌کند. اما این اتفاق موجب می‌شود که اتومبیلی که از قضا در همان لحظه از آنجا می‌گذشت با من تصادم نکند. بنابراین، در اینجا تنه ناخواسته و ناآگاهانه آن رهگذر جان من را نجات داده است، اما در این شرایط، بر من واجب نیست که او را به پاس این «نعمت» شکر بگزارم.

سوم آنکه، فرد نعمت‌بخش باید نعمت را صرفاً به نیت خیر رساندن بر فرد نعمت‌پذیر نثار کرده باشد. برای مثال، در اینجا کافی نیست که فرد آگاهانه و به عمد لطفی در حق دیگری بکند، بلکه باید علاوه بر آن، نیت اصلی او چیزی جز خیر رساندن به او نباشد. برای مثال، نباید قصد او از این محبت کسب نام یا تأمین منافع شخصی باشد. این نیت خیرخواهانه و دگر دوستانه است که تشکر از فرد نعمت‌بخش را بر فرد نعمت‌پذیر واجب می‌کند.

فرد نعمت‌پذیر هم کسی است که نعمت نثار او می‌شود، و در رسیدن آن نعمت سطح سعادت و بهروزی وی را ارتقاء می‌بخشد. اما شکر نعمت در صورتی بر فرد نعمت‌پذیر واجب می‌شود که شرایط زیر در مورد او تحقق یافته باشد:

نخست آنکه، فرد باید محبت یا لطفی را که نثار او شده است، بپذیرد. برای مثال، فرض کنید که کسی بدون درخواست من پولی به من می‌بخشد تا وامی را بگزارم، اما من مثلاً احساس می‌کنم که با پذیرش این لطف زیر بار منت او خواهم رفت و تحقیر

۱. این مقاله صورت پیراسته سخنرانی ای است که در تاریخ ۲۳ نوامبر ۲۰۱۳ در مرکز فرهنگی و اسلامی ایرانیان در هیوستن- تگزاس ایراد شد، و برای نخستین بار در نشریه/نمایشه پویا، سال دوم، شماره سیزدهم، بهمن و اسفند ۱۳۹۲، صص ۱۰۰-۱۰۴، انتشار یافت.

۲. برای مثال، در سنت اسلامی ابوحامد محمد غزالی، شکر را «فضیلت» می‌نامد در قلمرو دین و اخلاق می‌شمارد (ترجمه/احیاء علوم الدین، ربع منجیات، کتاب صبر و شکر، ج ۳، ص ۱۳۹-۱۴۱؛ در سنت فلسفه اخلاق غرب هم برای مثال، کانت شکر را فضیلت و ناسپاسی یا ناشکری را «گوهر فرومایگی و فساد» می‌داند. (نگاه کنید به:

Kant, Immanuel, *Lectures on Ethics*, ed., by Lewis White Beck (New York: Harper & Row, 1963), p. 218.

۳. برای بحثی فلسفی درباره «نعمت» یا «لطف» به مثابه موضوع شکر، از جمله نگاه کنید به:

Walker, A. D. M., "Gratefulness and Gratitude", *Proceedings of the Aristotelian Society*, New Series, Vol. 81 (1980-1981), pp. 48-49.

این مقاله در واقع نقدی است بر مقاله Berger. (برای مشخصات مقاله Berger به یادداشت بعدی مراجعه کنید.)

۴. این شرایط برای مثال در مقاله زیر مورد بحث قرار گرفته است:

Berger, Fred R., "Gratitude", *Ethics*, Vol. 85, No. 4 (Jul., 1975), pp. 299-300.

خواهم شد، و بنابراین از پذیرش آن پول سرباز می‌زنم. در این صورت، شکر آن لطف بر من فرض نیست. بنابراین، یکی از پیش شرطهای وجوب شکر منعم آن است که فرد نعمت‌پذیر نعمت را طلب کرده باشد، یا نعمت ناطلبیده را پذیرفته باشد.

دوم آنکه، فرد نعمت‌پذیر باید لطف منعم را با این فرض بپذیرد که این لطف جز از سر خیرخواهی و جز به قصد خشنود کردن او نبوده است. یعنی آن رابطه لطف آمیزی شکر را واجب می‌کند که در آن قصد اصلی فرد نعمت بخش پیش و بیش از هر چیز خیر و مصلحت فرد نعمت‌پذیر باشد. اما در چارچوب این فرض، فرد نعمت‌پذیر هرگز نباید در صدد «جبران» یا «تلافی» لطف فرد نعمت بخش برآید. به محض آنکه فرد درصدد برآید که لطف دیگری را «جبران» یا «تلافی» کند، ارزش لطف و محبت آن دیگری را فروکاسته است، و رابطه خیرخواهانه و شکرآمیز را به نوعی دادوستد مصلحت‌اندیشانه بدل کرده است، یعنی به دیگری تلویحاً می‌گوید که تو این محبت را نه از سر محض خیرخواهی که به سودای سودی در آینده نثار من کردید، با این محبت امروز بگری می‌افشانی تا فردا محصولی را درو کنی. یعنی نیت تو خیرخواهانه نبوده است، سودجویانه بوده است. به محض آنکه، بکوشیم لطف دیگری را «تلافی» کنیم، در خلوص نیت خیرخواهانه طرف مقابل تردید کرده ایم. محبت دیگری را نباید جبران کرد، باید آن را فروتنانه پذیرفت، و به آن «پاسخ» داد. «پاسخ» دادن به یک محبت غیر از «جبران» کردن آن است. در متن یک رابطه مهرآمیز، محبتی که دیگری در حق من روا می‌دارد، رشته مناسبات انسانی ما را استوارتر می‌کند، و در متن این رابطه انسانی ریشه دار است که فرد نعمت‌پذیر می‌کوشد در وقت مقتضی از سر مهر (نه برای انجام وظیفه یا ادای دین) از طریق لطف متقابلی که به فرد نعمت بخش می‌کند، به محبت او «پاسخ» دهد، یعنی به او نشان دهد که محبت او رشته مودت میان ایشان را استوار کرده است، و رابطه محبت و خیرخواهی در میان ایشان دوسویه و متقابل است.⁵

بنابراین، شکر، واکنش فرد نعمت‌پذیر نسبت به خیرخواهی و شفقت فرد نعمت بخش، و اگر شرایط فوق تحقق یابد، آن واکنش (یعنی واکنش شکر آمیز) بر فرد نعمت‌پذیر اخلاقاً فرض می‌شود.

۳. اما این «واکنش شکرآمیز» چیست؟

واکنش شکر آمیز دو وجه دارد: یک وجه درونی؛ و یک وجه برونی.

وجه درونی واکنش شکر آمیز یک بُعد معرفتی دارد، و یک بُعد عاطفی.

بُعد معرفتی واکنش شکر آمیز در واقع شناخت نعمت و تصدیق منعم است. فرد شاکر کسی است که وقتی نعمتی به او می‌رسد، هم نعمت را می‌شناسد، و هم دستان نعمت بخش منعم را می‌بیند و اذعان می‌کند. برای مثال، اگر دوستی در هنگام بیماری من به عیادت ام بیاید، بر من فرض است که شکرگزار او باشم، و این شکرگزاری، از جمله به این معناست که تشخیص دهم داشتن رفیق شفیق نعمت است، و اذعان کنم که این دوست مشفق نعمت دوستی اش را جز از سرخیرخواهی نثار من نکرده است.

بُعد عاطفی یا احساسی واکنش شکر آمیز در واقع گوهر رابطه شکر آمیز است. شکر فوران عاطفه ای گرم است. این عاطفه گرم خود آمیزه ای از سه حس متمایز است: (۱) احساس گرم شادی نسبت به نعمتی که نثار فرد شده است. فرد شاکر نعمت شناس، وقتی که نعمتی نثارش می‌شود، شکفته می‌شود، احساس می‌کند باری از دوش اش و گره ای از ابروان اش برداشته شده است. این حس ابتهاج و گشادگی از ویژگیهای روح شاکر است. (۲) احساس گرم قدردانی نسبت به فرد نعمت بخش است. گوهر این احساس، حس گرم خیرخواهی نسبت به فرد منعم است که سرچشمه آن لطف و محبت بوده است. فرد شاکر که از شوق نعمت شکفته می‌شود، بی هیچ تکلفی دوست دارد باران وار بر رفیق شفیقی که محبت اش را نثار او کرده، ببارد، و پاره ای از طراوت روح افزای خودش را نثار او کند. (۳) و سرانجام، تمایل شدید اوست به این که بر وفق آن حس خیرخواهی و قدردانی عمل کند، و به محبت عزیزش «پاسخ» دهد.

وجه برونی واکنش شکر آمیز در رفتارهای عملی فرد نعمت‌پذیر متجلی می‌شود. بر فرد نعمت‌پذیر فرض است که وجه درونی احوالش را ترجمانی بیرونی ببخشد. یعنی آنچه را که در درون اش می‌گذرد، در بیرون هم بیان کند. صورت بیرونی آن تجربه درونی گاهی بر زبان فرد تجلی می‌یابد، و گاهی بر جوارح او. یعنی گاهی ترجمان بیرونی واکنش شکرآمیز آن است که فرد به زبان ابراز سپاس می‌کند و لطف منعم را می‌ستاید. در بسیاری موارد، شکر زبانی وظیفه شکر را به انجام می‌رساند. اما گاهی شکر باید از حد زبان فراتر رود، و بر جوارح فرد جاری شود، یعنی فرد کاری کند که خوشایند منعم باشد، و حال و روز او را خوش کند. البته در اینجا ترجمان بیرونی واکنش طبیعی وجه درونی است، مثل شادی دل که ناخودآگاه به لبخندی بر لبان فرد شکفته می‌شود. لبخند ترجمان طبیعی شادی دل است، و شادی اصیل بی اختیار در لبخند فرد ترجمان بیرونی می‌یابد. ابراز سپاس یا انجام کاری که منعم را خوش می‌آید هم باید ترجمان طبیعی معرفت و عاطفه گرمی باشد که در درون فرد شاکر می‌جوشد.

۴. شکر در زندگی فردی و اجتماعی انسانها نقش‌های مهمی را ایفا می‌کند. البته شکرگزاردن در برابر نعمت از یک حیث وظیفه اخلاقی فرد نعمت‌پذیر است. یعنی وقتی که فردی از سر خیرخواهی محض نعمتی را نثار ما می‌کند، وظیفه ما به عنوان انسانهای شریف و اخلاقی آن است که حرمت این نیک خواهی را پاس بداریم، و در برابر آن واکنش مناسب (یعنی شکر) را به جا آوریم. به این اعتبار، شکرگزاردن اقتضای عدالت است. اما علاوه بر آن، شاکر بودن پایه‌های دوستی‌ها را در مناسبات انسانی استوار می‌کند. انسانهایی که نسبت به محبت دیگران حساس اند، و در مقابل لطف ایشان خود را موظف می‌دانند که «پاسخ» مناسب ابراز کنند، شوق مهرورزی را در طرف مقابل فروزان تر می‌کنند، و فرهنگ نیک خواهی و دگردوستی را در

۵. این ایده در مقاله زیر مورد بحث قرار گرفته است:

Berger, Fred R., "Gratitude", pp. 302-303.

جامعه گسترش می دهند. از سوی دیگر، ابراز شکر نسبت به محبت ولو کم رنگ دیگری می تواند از دشمنی ها و کدورتها بکاهد. و این همه موجب می شود که گسترش فرهنگ شکرگزاری سطح اعتماد اجتماعی را بالا ببرد، و به تحکیم مناسبات اجتماعی بینجامد.

۵. اما رابطه شکرآمیز میان انسانها رابطه ای شکننده، ظریف، و بسیار آفت پذیر است. بنابراین، برای حفظ گوهر لطیف این رابطه، طرفین رابطه باید نسبت به آفاتی که این رابطه را تهدید می کند، هوشیار و حساس باشند. در اینجا مایلم به پاره ای از این آفات اشاره کنم.

رابطه میان فرد نعمت بخش و نعمت پذیر غالباً رابطه ای یکسویه، طولی، و نامتقارن است. فرد نعمت پذیر در غالب موارد، گره ای در کار دارد، و برای گشودن آن گره به کلیدی نیاز دارد که در اختیار او نیست. فرد نعمت بخش فرد صاحب کلید است، و لطف و کرم اوست که آن کلید گره گشا را در اختیار فرد نعمت پذیر قرار می دهد. به بیان دیگر، در غالب موارد، در متن یک رابطه شکر آمیز، وجه ممیز فرد نعمت پذیر، یک نیاز است، و وجه ممیز فرد نعمت بخش نوعی استغنا. بنابراین، دست کم در ظاهر، فرد نعمت پذیر در موقعیت فروتری نسبت به فرد نعمت بخش قرار دارد. یعنی ساختار مناسبات میان فرد نعمت پذیر و فرد نعمت بخش نوعی رابطه طولی مبتنی بر قدرت نامتقارن میان این دو فرد است: فرد نعمت بخش در مرتبه ای فراتر، و فرد نعمت پذیر در مرتبه ای فروتر قرار می گیرد. ساختار نامتقارن و طولی این رابطه می تواند بسرعت به رابطه ای سلطه گرانه بدل شود، و فرد نعمت بخش رفته رفته فرد نعمت پذیر را مدیون و مقهور خود کند. بنابراین، برای حفظ سلامت رابطه انسانی میان فرد نعمت بخش و فرد نعمت پذیر باید کوشید تا این رابطه از شکل یکسویه و نامتقارن به رابطه ای برابر و متقارن بدل شود. اما چگونه می توان رابطه میان فرد نعمت بخش و فرد نعمت پذیر را به رابطه ای برابر و متقارن بدل کرد، و تا حد امکان از تبدیل شدن آن به رابطه ای سلطه گرانه و تحقیرآمیز پیشگیری کرد؟

در بسیاری موارد، توصیه می شود که فرد نعمت بخش محبت و لطف خود را در خفا و به دور از چشم دیگران نثار فرد نعمت پذیر کند. لطف پنهان البته می تواند تاحدی کرامت و عزت نفس فرد نعمت پذیر را در چشم دیگران حفظ کند. یعنی پذیرش نعمت مایه سرشکستگی یا تحقیر فرد نعمت پذیر نمی شود. اما بخشش در خفا در بهترین حالت فقط می تواند عزت نفس فرد نعمت پذیر را در چشم شخص ثالث صیانت کند. در این شرایط مشکل میان فرد نعمت بخش و فرد نعمت پذیر همچنان بر جای خود باقی است: هرکس که نداند فرد نعمت بخش می داند که لطفی در حق فرد نعمت پذیر کرده است، و هر کس که نداند فرد نعمت پذیر می داند که مشمول چنان لطفی شده است. همین علم کافی است که فرد نعمت بخش خود را سزاوار تکریم فرد نعمت پذیر بداند، و فرد نعمت پذیر خود را رهین منت او، و رابطه رفته رفته به رابطه ای میان سلطه گر و سلطه پذیر بدل شود. حتی در پاره ای موارد، بخشش در خفا، می تواند به تحقیر بیشتر فرد نعمت پذیر بینجامد، چرا که فرد نعمت بخش می تواند ریاکارانه پنهانکاری خود را لطف مضاعفی در حق فرد نعمت پذیر و ملاحظه ای برای حفظ کرامت او و ابنا نماید، و به این ترتیب او را رهین دو نعمت کند: یکی لطف ناشی از بخشیدن اصل نعمت، و دیگری لطف ناشی از بخشش پنهان که برای حفظ آبرو و کرامت او بوده است!

بنابراین، برای حفظ سلامت رابطه شکرآمیز باید از حد بخشش پنهان بسی فراتر رفت، و ملاحظات بیشتری را منظور کرد. برای مثال، در متن یک رابطه شکرآمیز سالم، فرد نعمت بخش باید بی منت ببخشد. یعنی هیچ انگیزه ای جز خیرخواهی دیگری نداشته باشد، و خصوصاً هرگز نباید از فرد نعمت پذیر توقع جبران داشته باشد. بی منتی و بی توقعی شرط بخشش سالم و کرامت مند است.

اما از سوی دیگر، این مهم است که فرد نعمت بخش راههایی را گشوده بگذارد تا اگر فرد نعمت پذیر خواست، بتواند لطف او را پاسخ متقابل دهد. به بیان دیگر، فرد نعمت بخش هرگز نباید راه جبران محبت را بر فرد نعمت پذیر ببندد، بلکه باید همواره این امکان را برای او گشوده بگذارد که در صورت تمایل بتواند او را به قدر توانش مشمول لطف و محبت خود کند. فرد نعمت بخش هرگز نباید توقع جبران لطف خود را داشته باشد، اما در عین حال، هرگز هم نباید صحنه مناسبات را چنان طراحي کند که فرد نعمت پذیر از جبران لطف و محبت او ناتوان بماند. این نکته بسیار مهم است: گاهی افراد می کوشند از طریق خشونت دیگران را مقهور خود کنند، و گاهی می کوشند از طریق محبت سلطه خود را بر ایشان تحمیل نمایند. سلطه گری از طریق محبت گاهی از طریق منت نهادن بر فرد است. اما شکل ظریف تر آن این است که فرد به دیگری محبت کند، و هرگز لطف و محبت خود را به روی او نیاورد، اما همواره مراقب باشد که مبدا موقعیتی پیش آید که فرد بتواند لطف و محبت او را جبران کند، و خود را در مقام نعمت بخش و او را در موقعیت نعمت پذیر بنشانند. وقتی که فرد نعمت بخش تمام راههای جبران محبت را بر روی قربانی اش می بندد، فرد قربانی رفته رفته چاره ای نمی بیند جز آنکه اراده اش را تسلیم فرد نعمت بخش کند، و برای جبران لطف «جبران ناپذیر» او، سلطه او را بر خود ببیند. بنابراین، یکی از راههای مهم برای متقارن کردن رابطه میان فرد نعمت بخش و فرد نعمت پذیر آن است که فرد نعمت بخش بی آنکه چشمداشتی به جبران لطف اش داشته باشد، هر از گاهی راههایی را بگشاید تا اگر فرد نعمت پذیر خواست و توانست لطف او را پاسخ دهد و این بار خود را در موقعیت نعمت بخش و او را در موقعیت نعمت پذیر قرار دهد. این تعبیر نقش می تواند در تلطیف و سلامت رابطه مؤثر باشد، و رابطه یکسویه و نامتقارن میان فرد نعمت بخش و فرد نعمت پذیر را متقابل و متقارن کند. در هر حال، قاعده کلی برای حفظ سلامت رابطه شکرآمیز آن است که فرآیند نعمت بخشی هرگز استقلال و کرامت فرد نعمت پذیر را مخدوش نکند.

و سرانجام از جمله آفات دیگر رابطه شکرآمیز آن است که لطف فرد نعمت بخش زیاده تکرار شود. لطف باید از سرخیرخواهی، بقاعده، و به اندازه باشد. محبت بی رویه و بی قاعده چه بسا فرد نعمت پذیر را زیر آوار محبت خفه کند، یا دست کم رابطه مبتنی بر بخشش خیرخواهانه را رفته رفته به رسم میان تهی هدیه دادن و هدیه گرفتن تبدیل کند. یعنی افراد رفته رفته نه از سر مهر و خیرخواهی بلکه به نشانه نزاکت و رعایت ادب اجتماعی به یکدیگر هدیه دهند و از یکدیگر هدیه بپذیرند. تکرار بی

قاعده، لطف و شکر را از یک فضیلت دل انگیز و شریف اخلاقی به آواری ویرانگر و خفگی آور، یا یک عادت یا رسم کم مایه و زحمت افزای اجتماعی بدل می کند.^۶

شکر در قلمرو مناسبات انسان و خداوند

۶. در ادبیات دینی و عرفانی، رابطه شکرآمیز از قلمرو روابط بیناشخصی انسانها فراتر می رود، و مناسبات میان انسان و خداوند را نیز دربرمی گیرد. یعنی ادب شکر فقط رابطه ای افقی در شبکه مناسبات انسانی نیست، که علاوه بر آن رابطه ای عمودی در مناسبات میان خداوند و انسانها نیز هست. در متن رابطه انسان و خداوند، ساختار سه گانه رابطه شکر آمیز عبارتست از: (۱) منعم یا نعمت بخش که همانا خداوند است؛ (۲) منعم یا نعمت پذیر که همانا انسان است؛ و (۳) نعمت که در واقع عبارتست از هر آنچه به انسانها می رسد و نشانه لطف و خیریت باری است. در این مقام، رابطه شکرآمیز همچنان واجد یک وجه درونی و یک وجه بیرونی است. وجه درونی آن شامل علم و حال است. در اینجا «علم» آن است که موجود نعمت پذیر (یعنی انسان) بداند که تمام نعمتها از خداوند است، و منعم اصلی در این عالم اوست و تمام کسانی که واسطه خیر در این عالم اند، مسخر اویند. و «حال» مناسب این مقام هم آن است که موجود نعمت پذیر (یعنی انسان) هم نعمت را ببیند و بشناسد، و هم نعمت بخش را، اما در اصل به خاطر منعم دل شاد باشد نه بواسطه نعمتی که به او رسیده است. یعنی چشم او از نعمت به دستان منعم (یعنی خداوند) و از آنجا به چشمان او دوخته شود.

وجه بیرونی این علم و حال درون هم عمل است، یعنی فرد آن می کند که مقصود و محبوب خداوند است، و از آنچه خشم و ناخرسندی او را برمی انگیزد، می پرهیزد. این کمابیش تصویری است که ابوحامد محمد غزالی در کتاب *احیای علوم الدین* از ساختار فضیلت شکر در رابطه میان انسان و خداوند به دست می دهد.^۷

۷. اما به نظر می رسد که تعمیم رابطه شکرآمیز به مناسبات میان انسان و خداوند خالی از دشواریهایی نباشد. در اینجا مایلیم به سه مشکل اصلی اشاره کنم:

نخست آنکه، به نظر می رسد که شکر خداوند، به معنای دقیقی، ناممکن است. مطابق تلقی دینی، تمام نعمت ها، از جمله نعمت شکرگزاری، از جانب خداوند است. و خداوند نه محتاج شکر ماست، و نه ما چیزی از آن خود داریم که بواسطه آن شکر او را بگزاریم. علم و حال و عمل فرد شاکر از جمله نعمتهای خداوند است. در این صورت انسان از خود چه دارد که بواسطه آن حق نعمت باری را بگزارد؟

در پاسخ به این مشکل، غزالی شکر خداوند را به این معنا می داند که نعمتهای خداوند در راهی صرف شود که مرضی اوست. او مثال پادشاهی را می آورد که به بنده ای از بندگانش اسبی می بخشد تا بر آن بنشیند و به سوی او بشتابد. در این صورت، اگر آن بنده بر اسب بنشیند و پرسه زنان به هر سوی سرک بگردد جز به آن سویی که می باید، البته نعمت پادشاه را ضایع کرده است. اما اگر بر اسب بنشیند و به سوی پادشاه بشتابد، از مرکبی که شاه در اختیار او نهاده به نیکویی بهره برده است، و به یک معنا شکر آن نعمت را گزارده است. بنابراین، در اینجا شکر نعمت به معنای استفاده از نعمت در آن راهی است که مورد رضایت خداوند است.^۸

دوم آنکه، غزالی معتقد است که آدمیان سخت خویشتن مدار و خودخواه اند، و اگر به خود وانهاده شوند، هرگز کاری نمی کنند مگر آنکه نفعی برای شان داشته باشد. بنابراین، اگر انسانی به تو خیر می رساند، صرفاً از آن روست که می داند از طریق خیری که به تو می رساند نهایتاً سودی نصیب خودش می شود. اما این سود چیست؟ از نظر غزالی، این سود عبارتست از وعده خداوند مبنی بر آنکه به کسانی که در حق دیگران نیکویی می ورزند، در دنیا و آخرت پاداش خواهد داد. بنابراین، خداوند انگیزه کار خیر را در دل ما می نهد، و به ما وعده می دهد که اگر بر وفق آن عمل کنیم، خود مشمول رحمت و لطف او خواهیم شد. اگر این تحلیل را بپذیریم، در آن صورت وقتی که کسی در حق من لطفی می کند، در واقع نعمت بخش اصلی او نیست، خداوند است. این خداوند است که از طریق او نعمتی را نثار من می کند. انسانی که در این میان واسطه خیر است، آن نعمت را نه از سر دیگر دوستی و خیرخواهی که به انگیزه ای که خداوند در دل او نهاده، و به سودای پاداشی که در انتظار اوست، نثار من می کند. بنابراین، آن کس که به واقع در خور شکر است، آن انسان واسطه نیست، بلکه آن خدایی است که آن انسان را به رساندن آن خیر برانگیخته است. اما اگر تحلیل غزالی را بپذیریم، در آن صورت فقط خداوند شایسته شکر است، و بر ما فرض نیست که شکرگزار انسانهایی باشیم که در حق ما لطفی کرده اند. یعنی به نظر می رسد که در این تصویر، شکر خداوند کفایت می کند، و جایی برای شکر انسانها باقی نمی ماند. اگر هیچ انسانی به نیت خیرخواهانه در حق من لطف نمی کند، و آنچه می کند صرفاً به انگیزه ای بیرونی و به سودای سودی شخصی (یعنی پاداش الهی) است، در آن صورت هیچ موجودی جز خداوند در خور شکر نیست. به نظر می رسد که مطابق این تصویر، رابطه افقی شکر، یعنی رابطه شکرآمیز در قلمرو مناسبات انسانی، در پای رابطه عمودی شکر، یعنی رابطه شکرآمیز در قلمرو مناسبات میان انسان و خداوند، قربانی و به کلی منتفی می شود.^۹

۶. برای بحث تفصیلی درباره این آفت نگاه کنید به:

Berger, Fred R., "Gratitude", pp. 304-305.

۷. ترجمه *احیاء علوم الدین*، ربع منجیات، کتاب صبر و شکر، «در بیان حد و حقیقت شکر»، صص ۱۴۱-۱۴۶.

۸. ترجمه *احیاء علوم الدین*، ربع منجیات، کتاب صبر و شکر، «بیان طریق برداشتن پرده از شکر در حق خدای»، صص ۱۵۲-۱۵۳.

۹. ترجمه *احیاء علوم الدین*، ربع منجیات، کتاب صبر و شکر، «در بیان حد و حقیقت شکر»، ص ۱۴۳.

اما به نظر می‌رسد که تحلیل غزالی مبتنی بر دو پیش فرض مناقشه‌انگیز است: پیش فرض نخست، فرض نوعی خویشتن مداری افراطی در مورد انسانهاست. یعنی گویی انسانها یکسره عاری از حسّ دگرخواهی اند و هرچه می‌کنند جز برای تأمین منافع شخصی‌شان نیست. حقیقت این است که خویشتن مداری افراطی در مقام عمل موضعی متناقض‌نماست، یعنی انسانی که همه چیز را برای خود می‌خواهد در مقام عمل غالباً خود را - دقیقاً به دلیل همین روحیه خویشتن مدارانه- از بسیاری از نعمتهای مهمّ عالم محروم می‌سازد. برای مثال، انسانی که همه منافع را برای خود می‌خواهد، هرگز نمی‌تواند روابط انسانی و عاطفی عمیقی با دیگران برقرار کند. برای مثال، شرط عاشقی حدّی از ایثار و از خودگذشتگی است. و اگر کسی همه چیز را برای خود بخواهد، نمی‌تواند در برابر محبوب آن حدّ از ایثار و از خودگذشتگی را از خود نشان دهد. به بیان دیگر، به نظر می‌رسد که خویشتن مداری افراطی (یعنی همه خیرها را برای خود خواستند و پروای دیگران را نداشتند) ایجاب می‌کند که فرد برای کسب پاره‌ای از عمیقترین خیرها و نعمتهای این جهان (مثلاً عشق) خویشتن مدار افراطی نباشد! در هر حال، فرض خویشتن مداری افراطی خالی از دشواری‌های جدّی نیست. اما پیش فرض دوم نفی فاعلیت انسانهاست. گویی از منظر این حکیم اشعری، انسانها هیچ فاعلیتی در این عالم ندارند، و بنابراین، فاعلیتی که ایشان در هر عمل از خود نشان می‌دهند، نه از آن ایشان که از آن خداوند است. انسانها در بهترین حالت محمل فاعلیت خداوند هستند، و از خود هیچ فاعلیت مستقلی ندارند. اما اگر فاعلیت انسانها را یکسره نفی کنیم، در آن صورت دشوار بتوانیم انسانها را از منظر اخلاقی مسؤول رفتارهایشان بدانیم. اگر فاعل رفتارهای ما خداوند است نه ما، بنابراین، به نظر می‌رسد که باید او را مسؤول رفتارهای خود- اعم از نیک و بد- بدانیم. اما در این صورت کیفر بدکاران و پاداش نیکوکاران ناعادلانه خواهد بود. اما اگر برای حلّ مشکل مسؤلیت‌پذیری انسانها در قبال اعمال‌شان چاره‌ای نباشد جز آنکه حدّی از اختیار و فاعلیت اخلاقی را به ایشان نسبت دهیم، در آن صورت می‌توانیم انسانهایی را هم که از سر دگردوستی و خیرخواهی نعمتی را نثار ما کرده‌اند، در خور شکر بدانیم. به بیان دیگر، شکر خداوند در طول شکر انسانها قرار می‌گیرد نه لزوماً در عرض آن: ما می‌توانیم در کنار شکر خداوند، شکرگزار انسانهای نیکوکاری هم باشیم که واسطه خیر و رحمت بر ما بوده‌اند.

سوم آنکه، به نظر می‌رسد که در چارچوب مفروضات الهیات ادیان توحیدی، رابطه میان ما و خداوند همواره یکسویه و نامتقارن خواهد ماند. ما چیزی از آن خود نداریم که به او ببخشیم- هر آنچه داریم از آن اوست. بنابراین، جهت لطف و بخشش همواره یکسویه و از جانب خداوند به سوی انسان است. ما همیشه رهین منت او هستیم و خواهیم ماند. به نظر می‌رسد که این ساختار طولی نامتقارن را در مناسبات میان خداوند و انسان هرگز نمی‌توان چاره کرد. اما حقیقت این است که در ادبیات عرفانی ما، عارفان کوشیده‌اند که دست کم به دو شیوه تاحدی این رابطه را متقابل و متقارن کنند: یکی شیوه عشق ورزیدن با خداوند است و دیگری شیوه شوخی کردن با او.

در ادبیات قرآنی رابطه میان خداوند و انسان را از دو حیث می‌توان ملاحظه کرد: یکی از آن حیث که خداوند یکسره متعالی است و هیچ چیز نظیر او نیست (لیس کمثله شیء)؛ و دیگری از آن حیث که از رگ گردن به ما نزدیکتر است (نحن اقرب من جبل الوریث). عارفان کوشیده‌اند که رابطه‌شان را با خداوند بر مبنای محوریت وجه قرابت آمیز او با صمیم جان آدمیان بنا کنند. و به همین دلیل است که در چارچوب تجربه ایشان از خداوند که گاه می‌توان از نوعی نزدیکی یا «هم نشینی» میان خداوند و انسان سخن گفت. برای مثال، رابطه عشق آمیز میان انسان و خداوند چیزی از این جنس است. در تلقی عارفانه خداوند موجودی عشق‌پذیر است، اما مهمتر از آن، رابطه عشق آمیز میان انسان و خداوند رابطه‌ای دوسویه است، یعنی خداوند هم در مقام عاشق ظاهر می‌شود و هم در مقام معشوق. تجربه عشق آمیز مستلزم نوعی قرابت و هم نشینی میان انسان و خداوند است که می‌تواند رابطه طولی و نامتقارن میان خداوند و انسان را تاحدی تلطیف کند، و آن را به رابطه‌ای متقابل و متقارن تبدیل سازد.

مثال دیگر، گزارشهای شیرینی است که در ادبیات عارفانه از شوخی انسانها با خداوند و شوخی متقابل خداوند با انسانها حکایت می‌کند. شوخی و خنده مستلزم حدّی از نزدیکی و هم نشینی است. فاصله هیبت می‌افکند و احترام می‌انگیزد. اما صمیمیت و نزدیکی محرمیت می‌آفریند، آرامش و سکون می‌بخشد، و مهر می‌انگیزد. در فضای آرامش مهرآمیز ناشی از حضور است که خنده امکان شکفتن می‌یابد. یک نمونه خوب از این تجربه خنده را در ادبیات قرآنی و در داستان زندگی ابراهیم می‌یابیم. مطابق بیان قرآن، فرشتگانی که به عذاب قوم لوط مأمور بودند در قالب دو جوان زیباروی نخست به نزد ابراهیم آمدند. ابراهیم در آغاز از ایشان هراسید. اما وقتی که فرشتگان هویت خود را بر او آشکار کردند آرام گرفت و همسر خود را نیز فراخواند. فرشتگان به ابراهیم و همسرش مژده فرزندی دادند. واکنش همسر ابراهیم به حضور این فرشتگان و پیامی که برای او آورده بودند شایان توجه است: همسر ابراهیم، به تعبیر قرآن، «فضحکت»: «خندید!» این خنده از نهایت آرامش او در حضور این موجودات قدسی حکایت می‌کرد. یعنی هم نشینی با آن موجودات قدسی چندان برای او آشنا بود که به جای خوف و حیرت، می‌توانست در او خنده برانگیزد. نشانه‌هایی از این سبکباری شادمانه را در مناسبات عارفان با خداوند هم می‌توان سراغ گرفت. برای مثال، مولوی در دفتر پنجم مثنوی داستان درویشی را نقل می‌کند که در راه غلامان مردی ثروتمند را آراسته بر مرکبهای راهوار دید که خوش می‌رفتند. چون ایشان را بدید روی به خداوند کرد و از سر شوخی گفت که ای خدا تو باید بنده پروری را از این خواجه بیاموزی!

کای خدا زین خواجه صاحب من
چون نیاموزی تو بنده داشتن
بنده پروردن بیاموز ای خدا
زین رئیس و اختیار شاه ما

خداوند انبساط طنزانه درویش را شنید، اما پاسخ را به وقت دیگری نهاد. گذشت تا آنکه شاه آن خواجه را به جرمی متهم کرد، و غلامان او را سخت شکنجه کرد تا محل دفینه خواجه را به او بگویند. غلامان زیر شکنجه پاره پاره شدند اما راز خواجه را فاش نکردند. در اینجا بود که خداوند با اشاره به حال آن غلامان، شوخی درویش را به ظرافتی پاسخ داد که تو هم باید بندگی را از این غلامان بیاموزی!

گفتش اندر خواب هاتف کای کیا

بنده بودن هم بیاموز و بیا

این گفت و شنودهای مطایبه آمیز از نوع متفاوتی از مناسبات میان خداوند و بندگانش حکایت می کند، مناسباتی که با نوعی نزدیکی و هم نشینی دل انگیز و آرامش بخش همراه است، و در فضای امن آن مجالی برای خنده گشوده می شود، و رابطه عمودی میان خداوند و انسان ولو برای لحظه ای به رابطه ای افقی، دوسویه و تا حدی متقارن بدل می شود. بنابراین، می توان گمان زد که در فضای لطیف این نوع روابط عشق آمیز و خنده انگیز، رابطه لطف آمیز خدا با انسان و رابطه شکرآمیز انسان با خداوند می تواند حال و هوایی صمیمانه تر بیابد.

۹. در اینجا خوبست که به رابطه میان شکر و صبر هم اشاره کنم. همانطور که دیدیم، شکر واکنش مثبت و مناسب انسان بود در برابر نعمت، یعنی آن پدیده هایی که از خیریت خداوند حکایت می کند، و مایه بهروزی انسان است. اما صبر عبارتست از واکنش مثبت و مناسب انسان در برابر نعمت، یعنی آن پدیده هایی که از خشم یا مکر خداوند حکایت می کند، و مایه آزمون انسان است. ادب صبر آن است که انسان در برابر ناملایماتی که به او می رسد شکیبایی ورزد، و بداند که این موج نیز می گذرد، و از پس دشواریهای زندگی گشایش ها درخواهد رسید. شکر و صبر واکنش های شایسته انسان مؤمن است در برابر نعمت و سخط الهی، و برآیند این دو فضیلت است که گوهر تجربه ایمانی را شکل می بخشد.

۱۰. اما مایلم پیش از پایان بحث، به دو نوع کاملاً متفاوت از شکر اشاره کنم که در ادبیات عرفانی مورد اشاره بوده است، اما تا حدی از چارچوب تلقی متعارف ما از ادب شکر فاصله می گیرد.¹⁰

نوع اول، شکر آن کسی است که لطف ما را می پذیرد. در تلقی رایج شکر نعمت بر آن کسی فرض است که نعمت را می پذیرد. اما در ادب و اخلاق عرفانی فرد نعمت بخش هم باید شاکر فرد نعمت پذیر باشد. مطابق این تلقی، نفس اینکه فرد توفیق می یابد از پيله تنگ زندگی خویشتن مدارانه خویش به درآید و خیر و شفقت اش را نثار دیگری کند، خود در نفس خود نعمتی است در خور شکر، و از این رو فرد نعمت پذیر هم که در واقع چنان موقعیت ممتازی را برای فرد نعمت بخش فراهم آورده است، در خور شکر است. بخشیدن، شفقت ورزیدن، و محبت کردن بی منت نعمتهایی است که افقهای زندگی فرد را می گشاید، و به او امکان می دهد چشم اندازهای تازه ای را در وجود خود و جهان پیرامون اش ببیند. و این گشودگی افقهای وجود بدون وجود فرد نعمت پذیر دست یافتنی نیست. از این روست که فرد نعمت بخش باید شاکر فردی باشد که لطف او را می پذیرد و به او امکان فراتر رفتن از خویشتن را می بخشد. توجه به این نکته، فرد نعمت بخش را فروتن و رابطه میان او و فرد نعمت پذیر را متقابل و متقارن می کند، و به این ترتیب رابطه شکرآمیز را از آفت سلطه گری ایمن می دارد.

نوع دوم، شکر دشمنان است، یعنی آن کسانی که به جای نعمت بر ما بلا و نعمت می فرستند. از چشم عارف، دشمنان ما هم در خور شکرند. البته فرد نباید برای خود دشمن بتراشد، یا دشمنان را به دشمنی برانگیزد. اما وجود دشمنان می تواند در خدمت شکوفایی فرد قرار گیرد. برای مثال، دشمنان ما غالباً منتقدان بی رحم و تیزبین ما هستند. البته دشمنان غالباً در عیب جویی راه افراط و بی انصافی در پیش می گیرند، اما غالباً با دقت و سواس گونه به جستجوی عیوب ما برمی آیند. بنابراین، چه بسا فرد بتواند در عیب جویی ها و درشت گویی های دشمنانه ایشان درک بهتری از نقاط ضعف خود بیابد. یعنی دشمنی دشمنان را می توان به ابزاری برای خودشناسی و اصلاح معایب خود بدل کرد. از سوی دیگر، دشمنی دشمنان غالباً در ما حسن خشم و نفرت برمی انگیزد، و این عواطف منفی روح ما را زهرآلود و فرسوده می کند. انسانی که در آتش خشم و نفرت نسبت به دشمنان اش می سوزد، شور و توان روحی اش را بیش از آنکه صرف پروراندن خود کند صرف ویران کردن خویش می کند. در اینجا است که فضیلت شکر می تواند به او کمک کند تا عواطف منفی روحش را به احساسات مثبت بدل کند. یعنی شکر دشمنان مستلزم آن است که فرد رفته رفته بیاموزد که چگونه در دل زشتی ها زیبایی ها را بیابد، و به جای آنکه توان روحی خود را بر زشتی ها متمرکز کند و خود زشت شود، بر زیبایی ها چشم بدوزد و به شکوفایی و سلامت روح خویش یاری برساند. در کتاب *اسرار التوحید* آمده است که وقتی شیخ ابوسعید به همراه یارانش از کوچه ای می گذشت تا به جایی رسید که پلیدی های خانه ای را به میانه کوی ریخته بودند. یاران شیخ هریک به سویی گریخت تا خود را از بوی ناخوشایند و منظره مشمزنکننده آن پلیدیها دور کند. اما شیخ برخلاف ایشان در کنار آن پلیدی ها نشست و به تأمل سر تکان می داد. یاران، شگفت زده از رفتار شیخ، از او سر آن را پرسیدند. شیخ در پاسخ گفت که می دانید این پلیدی ها به گوش جان من چه می گویند؟ می گویند ما خوراکیهای لذیذ، میوه های رنگارنگ، و شیرینی های لب گرا بودیم، اما یک شب با شما آدمیان نشستیم و به این حال و روز درآمدیم! انصاف دهید که ما باید از شما بگریزیم یا شما از ما؟! در

۱۰. نظیر این موارد «نامتعارف» در سنتهای دینی دیگر هم وجود دارد. برای مثال، در مقاله زیر پاره ای نمونه های نامتعارف در بستر آیین بودایی مورد بررسی تحلیلی قرار گرفته است:

واقع شیخ به این شیوه به یاران خود آموخت که حتی در دل پلیدی ها هم می توان زیبایی و حکمت یافت، و روح حسّاس معنوی باید شکار زیبایی ها را ولو در قعر زشتی ها و پلیدی ها بیاموزد. در واقع، شکر دشمنان به انسان می آموزد که حتی در دل دشمنی دشمنان نیز حُسنی بجوید، و بکوشد تا عواطف منفی و فرساینده ناشی از دشمنی را به کیمیای شکر به عواطف مثبت و شکوفاننده بدل کند.

آرش نراقی
کالج موراوین، پنسیلوانیا
۲۴ دسامبر ۲۰۱۳